

عشق در ادبیات فارسی

نرگس جهان*

محبت چون به کمال می‌رسد «عشق» نام می‌گیرد. «عشق»، فقط یک کلمه نیست که به آن عشق می‌ورزیم، بلکه یک جذبۀ صادق و پرارزش است. یک عطیۀ آسمانی است؛ که در کاینات به هر مخلوق چه انسان و حیوان، چه نباتات و حیوانات و معدنیات ودیعت داده شده است و همچنین آفرینش دنیا نیز از نتیجۀ عشق بود. چنانکه در اخبار آمده: «كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِياً فَاحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكِي أُعْرَفَ»^۱ یعنی که من خزانه پنهان بودم خواستم که شناخته بشوم دنیا را خلق کردم. حافظ همین مطلب را در بیت زیر می‌سراید:

*- استادیار فارسی دان ۶شگاه دهلی، دهلی.

۱- فرهنگ اشعار حافظ، دکتر احمد علی رجایی بخارایی، انتشارات علمی، خیابان انقلاب، ص ۵۹۶. مسند آن حدیث قدسی ذیل است: قال داوود عليه السلام: «يارب لماذا خلقت الخلق قال كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِياً فَاحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكِي أُعْرَفَ» (منارات السائرین تألیف نجم‌الدین رازی، تصحیح محمد امین ریاحی، انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۲ ه. ش.).

طفیل هستی عشق‌اند آدمی و پری ارادتی بنما تا سعادت‌ی ببری^۱
 ذات خداوند نیز به رسول ﷺ عشق می‌ورزد و در حدیث آمده: «لولاک لما خلقت
 الافلاک» اشاره‌ای از طرف خداوند به محبوب خود رسول ﷺ است، حافظ توضیح
 می‌دهد:

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد^۲
 چنانچه در اخبار آمده اول ما خلق الله نوری.
 جذبۀ عشق، در خاک آدم سرشته شده است. این آمیزش را خدا در قرآن مجید در
 آیه «الست برّکم»^۳ بیان می‌فرماید و حافظ شیرازی همین آمیزش، یا به الفاظ دیگر جذبۀ
 عشق را با، بار امانت یاد کرده است:

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعۀ کار بنام من دیوانه زدند^۴
 فرشتگان که همه وقت در حمد و ثنای خدا مشغول‌اند، از جذبۀ عشق محروم‌اند:
 فرشته عشق نداند که چیست ای ساقی بخواه جام و گلابی به خاک آدم ریز^۵
 عشق، در ابتدا آسان می‌نماید و آسان به نظر می‌آید ولی آهسته آهسته مرحله‌وار در
 آن مشکلها و پیچیدگی‌ها و دشواری‌ها ایجاد می‌شود:

الایا ایّها السّاقی ادرکاساً و ناولها
 که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها^۶

۱- دیوان خواجه شمس‌الدین حافظ شیرازی، به اهتمام سید محمد رضا جلالی نایینی، دکتر

نذیر احمد، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۰، ص ۶۷۹.

۲- دیوان خواجه شمس‌الدین حافظ شیرازی، ص ۱۹۲.

۳- الأعراف (۷)، آیه ۱۷۲.

۴- دیوان حافظ، ص ۲۱۶.

۵- همان، ص ۳۴۶.

۶- همان، ص ۱.

استاد فروزانفر، عشق را در سه مرحله بیان کرده است: «مرحله اول، تحقّق طرفین یا تحقّق عاشق و معشوق است یعنی این مرحله را انقطاع می‌توان نامید، از عاشق عشق و نیاز است، و از معشوق جلوه و ناز. عاشق در پی معشوق می‌دود و او را بیرون از خود، و خود را جز او می‌پندارد. این مرحله ساده‌ترین و ابتدای‌ترین مراحل عشق و عرفان است. مرحله دوّم، اتّحاد عاشق و معشوق است که این را اتّحاد و اتّصال می‌توان نام نهاد، عاشق، معشوق را در خود و خود را فانی در معشوق می‌یابد، ... و همین فنای در همه چیز و از جمله «انا» در او یا «احق» است که به عبارت «انا الحق» بر زبان منصور حلّاج جاری شده. آخرین مرحله، مرحله قلب عاشقی و معشوقی است که در این مرحله احوال عارفانی، چون حلّاج، ابوسعید ابوالخیر، بایزید بسطامی، مولانا رومی و حافظ شیرازی سابقه دارد. از کمال عشق عاشق، و شدّت احتیاج معشوق، عشق کامل پدید می‌آید و این مرحله حدّ کمال مراحل است، و بعد از مرحله اتّحاد به وجود می‌آید»^۱.

انسان از ازل به ذات خود عشق می‌ورزد، و تا قیامت خواهد ورزید. چنانچه اولین اظهار عشقی که انسان به ذات خود کرد عشق آدم علیه السلام بود. آدم علیه السلام در بهشت زندگی می‌کرد و از ثمره‌های فردوس لذّت می‌برد و چنانچه او آرزو داشت که تا ابد در آنجا بماند، لذا برای کسب کردن این آرزو حرف ابلیس را باور کرد و دانه گندم خورد، و در نتیجه مجبور شد که جنّت را ترک کند:

نه من از خلوت تقوی بدرافتادم و بس پدرم نیز بهشت ابد از دست بهشت^۲

۱- فرهنگ اشعار حافظ، تألیف احمد علی رجایی بخارایی. ص ۶۲۹.

۲- دیوان حافظ، ص ۱۰۱.

ابلیس هم به علم خود عشق می‌ورزید، او تکبر کرد که از آتش خلق شده است، خدا آدم را از گل آفریده است چرا او را سجده کند. لذا سجده کردن بر آدم را نپذیرفت یعنی که نافرمانی خدا کرد، و تا ابد رانده درگاه شد. قرآن اشاره می‌کند: «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ»^۱.

در عقاید اسلامی هر عاقل مسلمان - زن و مرد - مؤمن، به خدا و رسول عشق می‌ورزد و از این طریق احکام خداوند را اطاعت می‌کند و این اطاعت مطابق آیات قرآن کریم است: «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول»^۲ یعنی: الله و رسول ﷺ را اطاعت کن به همین اطاعت عشق صادق به خدا و رسول ﷺ است که در ادبیات اسلامی بالخصوص ادبیات فارسی و اردو از جذبه عشق پر است. تقریباً همه شعرای فارسی بالخصوص شعرای صوفی ابیاتی چند در حمد و ستایش خدا، در نعت رسول ﷺ، و در منقبت حضرت علی علیه السلام و نیز در وصف و ستایش اولیای اکرام سروده‌اند. از این رو ادب مخصوص به عنوان حمد، نعت و منقبت یعنی ادبیات مدیحه به وجود آمده است، و ادبیات عاشقانه در افق ادب تجلی نماید. این جلوه‌گری در شعر هر شاعر و در اثر هر نویسنده با آب و تاب جلوه می‌نماید.

علاوه بر این قهرمانان عاشق و معشوق در ادبیات جهان مشهور و معروف‌اند. مثلاً: در ادبیات انگلیسی «رومیو و جولیت»، در ادبیات عربی «لیلی و مجنون»، در ادبیات فارسی «شیرین و فرهاد»، در ادبیات پنجابی «هیر و رانجها»، در ادبیات هندی «کرشن و رادها» و غیره، اسم‌های این قهرمانان تاکنون در کار عشق مانند سمبل بکاربرده می‌شوند.

۱- قرآن مجید، سوره بقره (۲)، آیه ۳۴.

۲- همان، سوره محمد (۴۷)، آیه ۳۳.

در هر زمان مردم به یکدیگر عشق ورزیده‌اند، و از سبب عشق کارهای ناکردنی و مشکل انجام داده‌اند حتی که نام ایشان بر صحیفه روزگار ثبت شده است. حافظ در این معنی می‌سراید:

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق ثبتست بر جریده عالم دوام ما^۱
چنانچه ما می‌بینیم که قهرمانان شاهنامه از جذبۀ افتخار و وطن دوستی و عشق
به ملت و کشور سرشار بودند، و همیشه آماده پیکار بودند. جذبۀ وطن دوستی در قلب
هر فرد و در هر ملک و ملت و در هر دین و مذهب موجود است. بالخصوص در دین
اسلام جذبۀ حب الوطنی یکی از خصوصیات ایمان شمرده می‌شود ملک الشعرا بهار
همین عقیده را می‌سراید:

هر کرا مهر وطن در دل نباشد کافر است معنی حب الوطن فرموده پیغمبر است^۲
شعرا ادب فارسی و زبانان دیگر داستانهای عشقیه را در صنف مثنوی سروده‌اند.
مثلاً: نظامی گنجوی، امیر خسرو داستانهای شیرین خسرو و لیلی مجنون را سرودند و
شعرا دیگر نیز آنها را تقلید کردند. در مثنوی معنوی، مولوی به زبان «نی» داستان
عشق و هوس بدنی را نمی‌گوید، بلکه داستان آن روح را بیان می‌کند که از اصل دور
شده و در تلاش اصل است:

بشنو از نی چون شکایت می‌کند که از جدایی‌ها حکایت می‌کند
هر کسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش^۳
مولوی عقیده دارد که عشق جسمانی و پر از خواهشات نفسانی و بدنی عشق
نیست، بلکه باعث ننگ است:

۱- دیوان حافظ، ص ۱۱.

۲- نصاب جدید فارسی، انتخاب از ملک الشعرا بهار، جید پریس، بلیماران، دهلی، ص ۴۲.

۳- نثر و شرح مثنوی شریف، دفتر اول عبدالباقی گولپینارلی، ترجمه و توضیح توفیق ه.

سبحانی، ص ۶۳.

عشق‌هایی کز پی رنگی بود عشق نبود عاقبت ننگی بود^۱
 او معتقد است که یک عاشق صادق را باید از جمله مرضها و عیبه‌ها پاک باشد:
 هر کرا جامه ز عشقی چاک شد او ز مرض و جمله عیبی پاک شد
 او در نی و در می عشق را مشاهده می‌کند:

آتش عشقسست کاندر نی فتاد جوشش عشقسست کاندر می فتاد^۲
 مولوی جذبۀ عشق را در ابیات زیر می‌سراید:

شاد باش ای عشق خوش سودای ما ای طیب جمله علت‌های ما
 ای دوای نخوت و ناموس ما ای تو افلاتون و جالینوس ما
 جسم خاک از عشق بر افلاک شد کوه در رقص آمد و چالاک شد
 عشق جان طور آمد عاشقا طورست و خر موسی صاعقا^۳

ابیات حافظ، از نغمه‌های عشق و شراب پر است، او نمی‌تواند بدون عشق و شراب
 از غم و اندوه جهان و از مکر و فریب دنیا و اهل دنیا و از گناه و دروغ نجات یابد، او
 غم را هنر عشق می‌داند:

ناصرحم گفت، بجز غم چه هنر دارد عشق برو ای خواجه عاقل هنری بهتر ازین^۴
 به نظر حافظ، راه عشق بی‌انتها و جایگاه هلاک و فناست، ولی دل به عشق دادن و
 از عقل رستن هم خوش است:

راهی است راه عشق که همچنین کناره نیست آنجا جز آن که جان بسپارند چاره نیست
 هر که در به عشوه دهی خوش دمی بود در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست

۱- نشر و شرح مثنوی شریف، دفتر اول، ص ۸۴

۲- همان، ص ۶۳.

۳- همان، ص ۷۴. در این بیت در اول مصرع اشاره است به معراج رسول اکرم ﷺ و در

مصرع دوم اشاره است به موسی کلیم الله ﷺ.

۴- دیوان حافظ، ص ۵۴۱.

ما را ز منع عقل مترسان و می بیار کان شحنه در ولایت ما هیچ کاره نیست^۱
 عشق سعدی شیرازی، مشتمل بر اخلاق و تقوی در سوز و گداز و نیز در عفو و رضاست. عشق سرمایه غزلهای وی است. در شخصیت سعدی و در غزل وی عاشق یک عارف کامل است که دنیا را با سیر و سیاحت خود مشاهده کرده است. در غزلهای وی جذبۀ عشق هیچ وقت کم و بیش نمی شود بلکه با همه نشیب و فراز موجود است. اگرچه عشق سعدی با یک دوست و با یک محبوب اکتفا نمی کند بلکه از هر نوع بدکاری و هوا و هوس دور است. عشق او از خواهشات نفسانی آزاد است، و از تسلیم و رضا و روحانی پاکیزگی آراسته است. نزد وی هیچ جای بهتر و برتر از آستانۀ معشوق نیست. ولی عشق امیر خسرو در غزلیات وی مطابق با «از دل خیزد و بر دل می ریزد» است او در اواخر عمر عاشق حسن بوده است، و آماده نیست که معشوق را از دست بدهد:

دل ز تن بردی و در جانی هنوز دردها دادی و درمانی هنوز
 ملک دل کردی خراب از تیغ ناز وندران ویرانه سلطانی هنوز
 قیمت معشوقش بیشتر از هر دو عالم است:

هر دو عالم قیمت خود گفته‌ای نرخ بالا کن که ارزانی هنوز^۲
 منصور حلاج که نعره «انا الحق» زده بود، عشق را این طور توضیح می دهد. از حلاج پرسیدند که عشق چیست؟ گفت: امروز بین، فردا بین و پس فردا بین. آن روزش بکشند، دیگر روزش سوختند و سوّم روزش به باد سپردند یعنی عشق این است.
 دکتر احمد علی رجایی بخارایی عشق را این طور توضیح می دهد:

۱- دیوان حافظ، ص ۶۹.

۲- دیوان کامل امیر خسرو دهلوی از سعید نفیسی بکوشش م. درویش، کتابفروشی محمد حسن علمی، تهران، بازار بین‌الحرمین شعبه، خیابان شاه‌آباد، انتشارات جاویدان، ص ۳۴۱.

«عشق از نظرگاه دین: عشق به این مفهوم وسیع دعایی عشقی که مبدأ آن تزکیه و تهذیب نفس و منتهای آن وصول به کمال و فنا در ذات حق است، عشقی که بالاتر از کفر و ایمان و هدفش خیر مطلق و پرکردن جهان از خورد صفا و خدمت و گذشت و محبت است، مفهومی است که صوفیا به عالم اسلام تقدیم داشته‌اند^۱، اما در دین اسلام نیز لفظ «عشق» کمتر در مآخذ مربوطه وج‌ود دارد و در قرآن مجید این کلمه بکار نرفته است و «حب» و در درجات بالا چون عشق زلیخا به یوسف «شغف» و نظایر آن استعمال شده است»^۲.

«ولی قبل از رواج و گسترش آرای صوفیا عشق به این معنی عالی، بین مسلمانان اعم از عرب و ایرانی ظاهراً شناخته نمی‌شده است و از حدود روابط بین دو جنس مخالف و تب و تابهای وابسته به آن تجاوز نمی‌کرده، و اشعار عربی و فارسی و افسانه‌ها و اخباری که در این زمینه موجود است، بر درستی این گواه است»^۳.

عطار نیشابوری در کار عشق کفر و ایمان، جان و تن را هیچ اهمیتی نمی‌دهد، و عشق را بدون درد فکر نمی‌کند، او اظهار نظر می‌کند:

عاشقان را با تن و با جان چه کار	عشق را با کفر و با ایمان چه کار
قصه مشکل بیاید عشق را	درد و خون دل بیاید عشق را
ذره‌ای عشق از همه عشاق به	ذره‌ای عشق از همه آفاق به
لیک نبود عشق بی‌دردی تمام	عشق مغز کاینات آمد مدام
درد را جز آدمی درخور نیست ^۴	قدسیان را عشق هست و درد نیست

۱- فرهنگ اشعار حافظ، ص ۶۱۷.

۲- همان، ص ۶۱۸.

۳- همان، ص ۶۱۸.

۴- همان، ص ۶۱۹.

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود:

«عشق جنون الهی است نه مذموم است و نه محمود»^۱.

ابونصر سراج این طور اظهار نظر می‌کند: «عشق آتش است، در سینه و دل عاشقان مشتعل می‌گردد، و هر چه مادون الله همه را بسوزاند و خاکستر می‌کند»^۲.
ابوسعید ابوالخیر عشق را دام حق می‌داند و با نام درد و مولوی آن را با نام «درد بی‌دوا» یاد می‌کند:

ای عشق پیش هر کس نام و لقب داری بس من دوش نام دیگرت کردم که درد بی‌دوا^۳
عرفی شیرازی به عوض متاع درد گوهر هر سود را در جیب زیان انداخته است:
ای متاع درد در بازار جان انداخته گوهر هر سود در جیب زیان انداخته^۴
فی الجملة دنیا و اهل جهان نیز هر شی که در کاینات است، از روز ازل با یکدیگر عشق می‌ورزند و تا قیامت خواهند ورزید، عشق آن جذبه صادق و لطیف انسانی است که داستانهای عشق و عاشق مردم در هر خطه پراکنده است حتی که پیغمبران نیز از این جذبه پرایمانی متثنی نبودند، چنانچه داستان یوسف و زلیخا که ذکرش در قرآن مجید آمده مشهور است.

در راه عشق، رسوایی و بدنامی لازم و ملزوم است و در نزد عشاق این رسوایی معراج عشق شمرده می‌شود:

من از آن حسن روزافزون که یوسف داشت دانستم

که عشق از پرده عصمت برون آرد زلیخا را^۵

۱- فرهنگ اشعار حافظ، ص ۶۲۰، به حواله تذکرة الاولیا، ج ۱، ص ۱۳.

۲- فرهنگ اشعار حافظ، ص ۶۲۰؛ تذکرة الاولیا، ج ۲، ص ۱۴۵.

۳- فرهنگ اشعار حافظ، ص ۶۲۱؛ به حواله دیوان شمس تبریزی، ص ۷.

۴- نصاب جدید فارسی، انتخاب قصاید عرفی شیرازی، جید پریس، بلیماران، دهلی، ص ۱۱۵.

۵- دیوان حافظ، ص ۲.

معشوق بر دل عاشق حکمرانی می‌کند و او را برابر شاه بی‌افسر و کلاه می‌پندارد:
جبین حقیر گدایان عشق را کاین قوم شاهان بی‌کمر و خسروان بی‌کلهند^۱
و از رسیدن باد صبا که از کوچه دوست می‌آید خوشحال می‌شوند:
رسید باد صبا تازه کرد جان مرا نهفته داد به من بوی دلستان مرا^۲
و همیشه طالبان راحت و سکون معشوق خود هستند:
نخفت نرگس فریاد کم کن ای بلبل کنون که خواب ربودست تا توان مرا^۳
در دل عاشق عزت و احترام معشوق بی‌نهایت و بی‌کران است حتی که سایه
معشوق برای او قابل احترام است:
سایه معشوق اگر افتاد بر عاشق چه باک ما به او محتاج بودیم او به ما مشتاق بود^۴
بین عاشق و معشوق ناز و نیاز فرق می‌کند، و همین فرق شخصیت هر دو را
با یکدیگر مشخص و ممتاز می‌کند:
میان عاشق و معشوق فرق بسیارست چون یار ناز نماید شما نیاز کنید^۵
یک عاشق با هر عضو و شی محبوب خود عشق می‌ورزد و لب و چشم و زلف و
روی او با تشبیهات نادر تعبیر می‌کند:
شنیدی قصه زنجیر و کعبه رخس را کعبه دان و زلف زنجیر^۶

*

۱- دیوان حافظ، ص ۲۵۷.

۲- م. درویش، ص ۳۰.

۳- همان.

۴- دیوان حافظ، ص ۱۶۶.

۵- همان، ص ۲۹۸.

۶- دیوان سجزی، به اهتمام مسعود علی محوی بی.آ. (علیگ)، به مکتبه ابراهیمه مشن پریس،
حیدرآباد دکن، ۱۳۵۲ هجری، ص ۱۹۰.

دلم ز زلف تو و اللیل خواست یاد گرفت نظر بر روی تو افتد و الضحی آموخت^۱

*

از قد تو شاخ طوبی بشکند ای لب تو آب کوثر ریخته^۲

وصل دوست را که هر چند محال است آرزو می‌کند:

با سر زلف تو ما را سر و سودای هست وصل هر چند محالست تمنای هست^۳

امیر خسرو در عشق طلبکار آورگی و بیچارگی هست:

دلم در عاشقی آواره شد آواره‌تر بادا تنم از بیدلی بیچاره شد بیچاره‌تر بادا^۴

چون با وصال دوست محروم می‌ماند، در یاد او نه فقط گریه و زاری و آه و بکا می‌کند، و شکوه و شکایت بر زبان می‌آورد، بلکه در هی شی و در هر جا محبوب خود را می‌بیند از دوری و جدایی او رنجیده هست و دیگران را نیز رنجیده می‌کند، افسرده دلی افسرده کند انجمن را و خیال می‌کند که هر شی از کاینات با همراه وی گریه می‌کند:

ابر می‌بارد و من می‌شوم از یار جدا چون کنم دل بچنین روز ز دلدار جدا^۵

*

ابر و باران و من و یار ستاده بوداع من جدا گریه کنان ابر جدا یار جدا^۶

فی الجملة می‌توان گفت: که عاشق برای دوست خود می‌زید، می‌خواهد، و می‌میرد، و بر معشوق خود قربان می‌شود. جایی که عشق است، جذبه‌های بدی مانند کینه، بغض، عداوت، حسد و نفرت وجود ندارد. داستان عشق طویل است و در عبارت

۱- حسن دهلوی، ص ۳۴.

۲- همان، ص ۳۴۳.

۳- حسن دهلوی، ص ۷۱.

۴- م. درویش، ص ۲۹.

۵- همان، ص ۳.

۶- همان.



مختصر نمی‌تواند بگنجد نیز سخن عشق بر زبان نمی‌آید، لذا بر شعر حافظ شیرازی
سخن خود را به اتمام می‌رسانم:
سخن عشق نه آنست که آید به زبان ساقی می‌ده و کوتاه کن این گفت و شنفت^۱

* * *

۱- دیوان حافظ، ص ۹۸.